

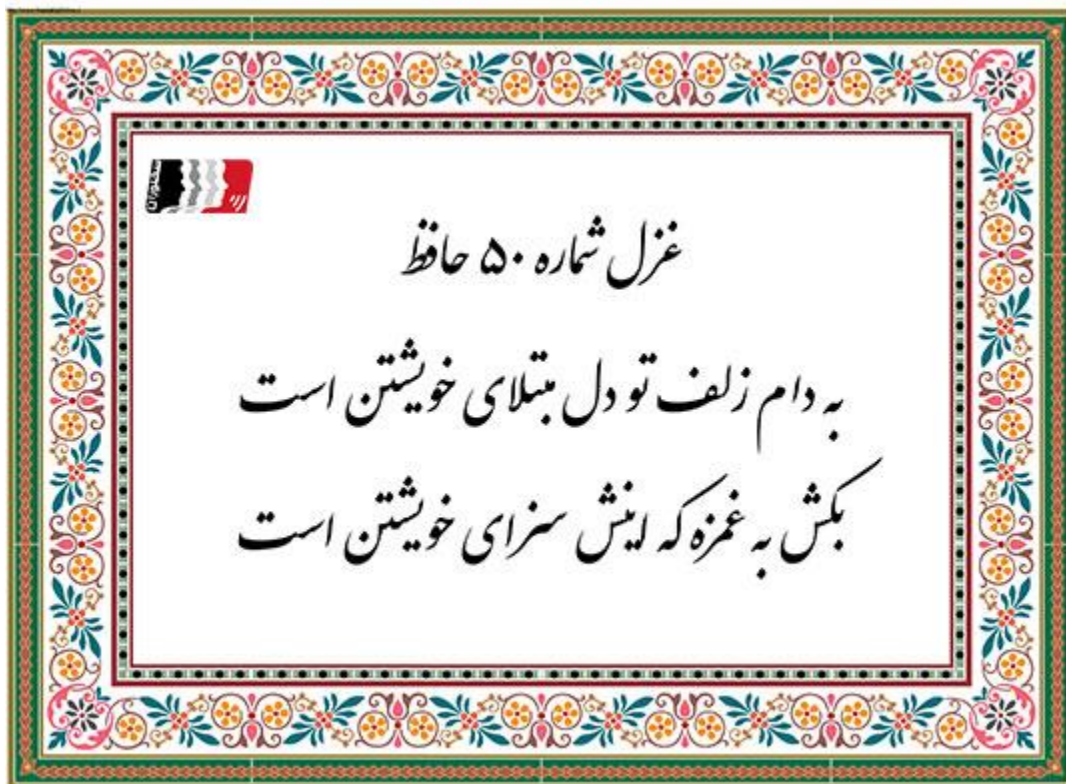
متن، معنی، شرح و تفسیر غزل شماره ۵۰ حافظ

به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است
بکش به غمزه که اینش سزای خویشتن است

غزل ۵۰ حافظ با به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است آغاز می شود. وزن غزل به دام زلف تو ، مفاعله مفاعله مفاعله مفاعله (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور) می باشد. در ادامه می توانید متن کامل غزل و همچنین معنی لغات و شرح و تفسیر ابیات را مشاهده کنید. در شرح و تفسیر از کتاب شرح سودی بوسنوی ، شرح حافظ دکتر خطیب رهبر، دکتر عبدالحسین جلالیان و شرح شوق دکتر حمیدیان بهره گرفته شده است.

آنچه در ادامه می خوانید:

- ۱- متن غزل
- ۲- شرح و تفسیر غزل
- ۳- معنی غزل و لغات



متن غزل ۵۰ حافظ

به دام زُلفِ تو، دل مبتلایِ خویشتن است؛
بِکُش به غَمَزِه، که اینشُ سزایِ خویشتن است!

گَرَت به دست برآید، مرادِ خاطرِ ما
به دست باش، که خیری به جایِ خویشتن است!

به جانت، ای بُتِ شیرین‌دهن، که همچون شمع
شبانِ تیره، مُرادم فَنایِ خویشتن است

چو رایِ عشقِ زدی، با تو گفتم، ای بلبل
مکن، که آن گُلِ خندان به رایِ خویشتن است

به مُشکِ چین و چِگِل نیست بویِ گُلِ محتاج،
که نافه‌هاش ز بندِ قبایِ خویشتن است!

مرو به خانۀ اربابِ بی‌مُرُوتِ دَهر
که گنجِ عافیتت در سرایِ خویشتن است

بسوخت حافظ و در شرطِ عشق و جانبازی
هنوز بر سرِ عهد و وفایِ خویشتن است

شرح و تفسیر غزل ۵۰ حافظ

به دام زُلفِ تو، دل مبتلایِ خویشتن است؛
بِکُش به غَمَزِه، که اینشُ سزایِ خویشتن است!

زلف: [ز] موی سر. گیسو. فارسیان زلف بالضم، بمعنی موی چند که بر صدغ و گرد گوش روید و مخصوص محبوبان است استعمال کنند و این مجاز است از جهت سیاهی || در اصل به ضم اول و فتح لام لفظ عربی است. جمع زلفه بالضم که بمعنی پاره شب است و فارسیان عربی دان به تصرفات خود به سکون لام خوانند و مجازاً بمناسبت سیاهی اطلاق مشبه به مشبه به کرده موی مخصوص قریب گوش را زلف گفتند چرا که هر دو سیاه می باشند

مبتلا: [م ت] دچار. گرفتار

غمزه: [غ ز] حرکت چشم و مژه برهم زدن باشد از روی ناز. حرکات دلبرانه چشم و ابرو

سزا [س] لایق و سزاوار || پاداش نیکی و بدی، کیفر

معنی بیت: دلی را که در دام گیسوی گره گیر نگار، به دست خود گرفتار شده است را به تیر مژگان، هلاک کن که کیفر عاشقی همین است.

گرت به دست برآید، مرادِ خاطرِ ما
به دست باش، که خیری به جای خویشتن است!

اختلاف نسخ: در برخی نسخ گرت ز دست برآید آمده است: گرت ز دست برآید، مراد خاطر ما

مراد: [م] خواسته، آرزو

خاطر: [ط] آنچه در دل گذرد. فکر. اندیشه. ادراک. خیال

به دست باش: آگاه باش، هشیار باش، فرصت را از دست مده

خیری به جای خویشتن است: خیری در حق توست، هر گلی زدی به سر خود زدی. این هم برای خودش خیری است. این هم خیری به جا و به موقع است

معنی بیت: اگر می توانی آرزوی دل ما را برآورده کنی، کوتاهی مکن و فرصت را از دست مده که محبتی به جا و درخور است.

به

جانن، ای بُتِ شیرین دهن، که همچون شمع
شبانِ تیره، مُرادم فَنایِ خویشتن است

اختلاف نسخ: در برخی نسخ به جای بت شیرین دهن، بت شیرین من آمده است: به جانن، ای بت شیرین من، که همچون شمع

به جانن: قسم به جان تو

بت: [ب] کنایه از معشوق است. بت هم معنی مثبت و هم منفی دارد. عارفان آنچه را سرِّ دل و مطلوب و منظور قلب تو باشد بت می نامند و اگر غیر الله باشد آن را مذمت می کنند.

شیرین دهن: [د ه] آنکه با حلاوت و دلنشینی سخن گوید. آنکه دهانش زیبا باشد. کنایه است از معشوقه ُ زیبا و دلربا و شیرین زبان

فنا: نیستی، نابودی

معنی بیت: ای معشوق زیبا و دلبر شیرین سخن من، قسم به جان تو که در این شب های تیره و تار، مانند شمع در سوز و گدازم و هدفم نیستی و نابودی خویشتن است.

چو رای عشق زدی، با تو گفتم، ای بلبل
مکن، که آن گل خندان به رای خویشتن است

اختلاف نسخ: در برخی نسخ مصرع دوم به اشکال زیر هم آمده است: مکن که آن گل خندان برای خویشتن است | مکن که آن گل خودرو برای خویشتن است | مکن که آن گل خودرو به رای خویشتن است | نگر که آن گل خندان به رای خویشتن است

رای زدن: [ز د] با کسی در تدبیر امری مشورت کردن . مشورت . شور کردن

بلبل: کنایه از عاشق است

گل خندان: کنایه از معشوق خوبرو است

به رای خویشتن است: خودرای است، یکدنده و سرسخت است، لجوج است

معنی بیت: چو طرح عشق ریختی و عزم عشق ورزی کردی، گفتم نکن که معشوق زیبارو و خندان تو سرسخت و یکدنده است و پروای تو را ندارد و به تو بی اعتناست و به فکر مصلحت خویش است. خلاصه کلام آنکه معشوق سنگدل است و بی پروا، بیا و از این عشق منصرف شو

به

مُشکِ چین و چِگل نیست بوی گل محتاج،
که نافه هاش ز بند قبای خویشتن است!

مشک [م / م] ماده ای زرد یا سیاه و بسیار معطر که محتوی در یک قسم کیسه است در زیر شکم یکنوع حیوان شبیه به آهو که آن را آهوی مشک گویند. فارسی به کسر میم و اهل ماوراءالنهر بضم میم خوانند و عربان مسک خوانند. ابوریحان بیرونی بهترین مشک ها را، چینی، تبتی، ختایی (ترکی) و هندی دانسته است.

چگل: [چ گ] نام شهری است از ترکستان قدیم که ظاهراً مردم آن شهر به زیبایی معروف بوده اند، و بدین مناسبت شاعران در اشعار خود خوبرویوان را بدین شهر نسبت داده یا به مردم این شهر تشبیه کرده اند

گل: کنایه از معشوق است

نافه [فَ / فِ] کیسه ای مشکین به اندازه ُ تخم مرغی که زیر پوست شکم آهوی ختایی نر قرار دارد و در آن مشک وجود دارد

قبا: [قَ] جامه ای است معروف که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش رابا دکمه بهم پیوندند

بندِ قبا: بند یا قیطانی که به قبا می بندند. اسناد قبا به گل از جهت گلبرگ های پرندگونی است که از نظر جنس و آراستگی شبیه لباس های فاخر و ابریشمین است. اینکه می گویند نافه در بند قبا گل قرار دارد بدین دلیل است که برخی چیزها چون مشک و سکه و جواهر را به بند قبا می بستند. همچنین بند قبا کل در شعر خواجه به معنی غنچه هم آمده است: خون شد دلم به یاد تو، هر گه که در چمن | بند قبا غنچه گل می گشاد باد

معنی بیت: معشوق من نیازی به بوی معطرِ مشکِ چین و طنازی و غمزه و زیباییِ دلبرانِ چگلی ندارد که او همه را یکجا در خود دارد. خلاصه کلام آنکه معشوق هر چه دارد از خود دارد و از بیگانه تمنا نمی کند.

مرو به خانه ارباب بی مروت دهر
که گنج عافیتت در سرای خویشان است

اختلاف نسخ: در برخی نسخ به جای گنج، کنج آمده است: که کنج عافیتت در سرای خویشان است

اَرَبَابِ بِي مُرُوتِ دَهر: دنیاطلبان و دنیاپرستان بی انصاف

عافیت: [ی] صحت . سلامت . تندرستی

معنی بیت: گنج عافیت و سلامت در کنج سرای توست. توکل و قناعت و بسندگی، هزار بار بهتر است از دستِ نیاز به سوی ثروتمندان و دنیاپرستان بی انصاف دراز کردن.

بسوخت حافظ و در شرطِ عشق و جانبازی
هنوز بر سرِ عهد و وفایِ خویشان است

اختلاف نسخ: در برخی نسخ به جای شرط عشق و جانبازی، شرط عشق بازی او آمده است: بسوخت حافظ و در شرط عشق بازی او

معنی بیت: حافظ بر سر شرطی که در راه عشق و جانبازی جانان بسته بود، سوخت و از پای درآمد ولی هنوز بر سر عهد و پیمان خود استوار است.

نویسنده: دکتر زند